مجله فکاهی

مُلانصرالدین

۴۳

سال چهارم

شماره هفتم



مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir

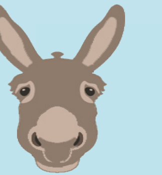
این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



دو کلوم حرف جیز | احمد آقا قاطی پاتی
صفحهٔ چهارم



اخبار داخله
صفحهٔ ششم



هر ماه با دکتر الاغ خرنژاد
صفحهٔ هشتم



گپ و گفت
صفحهٔ دهم





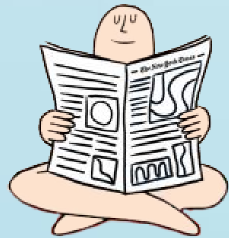
کارتون های ملانصرالدین
صفحهٔ دوازدهم



نامه های جنجالی
صفحهٔ چهاردهم



کارتون های خارجی
صفحهٔ شانزدهم

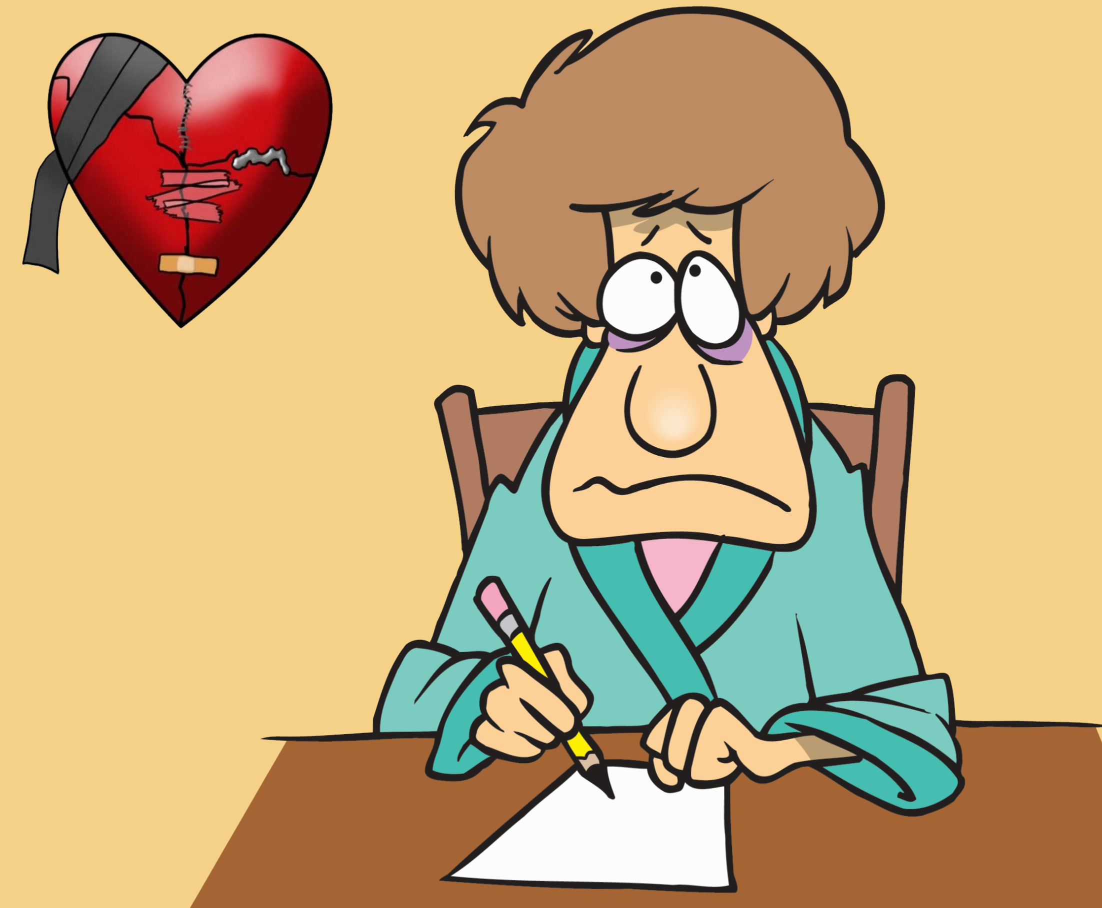


اخبار خارجه
صفحهٔ هیجدهم



خوشگل الحکایات
صفحهٔ بیست و یکم

دو کلوم حرف چیز



این روزها دولت عزیز خعلی دست و دلباز شده و بندهٔ حقیر که از بازنشستگان آسیب دیده و ترکیده و تمام شده هستم، از این که هر بار برای اخذ حقوق به ضریح عابر بانک مراجعه می‌کنم، چند صد هزار تومانی، اضافه بر پرداخت قبلی، مبالغی را در حساب خودم می‌یابم، بسی مشعوف و ممنون و مشکور می‌شوم.

إن شالله که این پول‌ها، مایهٔ علو درجات پرداخت کنندگان شود و در ازای یک در دنیا، چند صد هزاری در آخرت گیرشان بیاید و غم نبینی ننه! و ایضا بابا!

بعد از کلی تعریف و تمجید و خواندن آیاتی از قرآن مجید، پرسشی در ذهن مانده و هی قلقلک می‌دهد تا خود را از این ذهن آشفته بیرون کشد. البته بندهٔ حقیر و گم گشته در مسیر که برای خوردن ندارم جز نان و پنیر، دقیقا عالم و متوجهم که مسیولین گرام، برای بهبود وضعیت معیشت پوکیدهٔ ما عوام الناس چقذه زحمت می‌کشند.

یعنی بنده می‌دانم، این مسیولان عزیز که الهی نشوند هیچ وخت مریض، از صبح علی الطلوع که محض تلاوت آیاتی از قرآن و صلات صبح از خواب نوشین بیدار می‌شوند، همین طور به من عاجز بدبخت بی‌نوا فکر می‌کنند تا وختی دوباره به رختخواب باز می‌گردند و اینقذه پهلو به پهلو در فکر و خیالات کابوس‌وار دست و پا می‌زنند تا خوابشان ببرد.

اما هر چه می‌کنم این سئوال مرا رها نمی‌کند.

البته پر واضح است که ما ملت باید درک کنیم که دولت عزیز و ارجمند چند ده سالی هست که در نبردی بی‌امان با استکبار جهانی دست به یخه است و استکبار وختی دید ایادی جیره‌خوارش نتوانستند با خود نظام هیچ غلطی بکنندف خودش دست به کار شد و با تحریم و تبلیغات کور و از این جور چیزها، به جانِ نظام مقدسمان افتاد. لذا بندهٔ عاجز بی‌نوا، نباید با انتقادات پوچ و بی‌هوا، کاری بکنم که آب به آسیاب دشمن بریزم و خدای نکرده، ناخواسته در معرض القاناتش قرار بگیرم.

با این حال، همان گونه که مسیولان زخمت کش آگاه هستند، در طول این چند دهه نبرد بی‌امان با استکبار جهانی و ایادی جیره‌خوارش، هرچند استکبار نتوانست با خود نظام هیچ غلطی بکند، اما ضربات کورش، به دک و پوز من قشر آسیب پذیرفتهٔ بی‌نوای ترکیده وارد آمده است. شاید اول از همه باید از استکبار جهانی پرسید: «مرتیکه چپول، اول فکی که می‌خوای بزنی، خوب نشونه گیری کن، بعد بزن، تا نزنی فک من بدبخت بی‌فک را این طور له و لورده کنی.»

در هر صورت، از آن جایی که انتقادات سازنده، بخشی از وظیفهٔ ملی و مذهبی ما اقشار آسیب دیدهٔ پوکیدهٔ ترکیده است، تا شاید به مسیولان عزیز در مسیر خدمت شاق و پر زخمتشان یاری رسان باشد، به خودم جرات می‌دهم و این پرسش را مطرح می‌کنم و خدا خدا می‌کنم که مبادا رسانه‌های معاند، از انتقادات بنده، سوءاستفاده کرده و آسیاب بی‌آبشان، با آب من بچرخد. إن شاءالله!

و اما سئوال:

«ورداشتی چند صد هزار تومن ریختی توو حساب من که مثلا شق القمر کردی؟ بعد هر چی جنسه، چهار لا پهنا گرون کردی، می‌کنی توو پاچه‌ام؟ خیال کردی قاق گیر آوردی، یا خیال کردی به اندازهٔ کافی انگشت دست و پا ندارم که حساب کنم، هر جنسی چند برابر شده؟ تا همین پس پری روز یک دبه ماست رو می‌خریدم ۲۵ هزار تومن، حالا شده ۷۰ هزار تومن! حقوق من ده درصد زیاد شده، بعد جنس را چهار برابر می‌کنی؟ اگه خیال کردی با بز طرفی، بز خودتی و جد و آبادت!»

البته امیدوارم، در رعایت ادب و خودداری از لحن تندی که دشمن کینه توز، آن را دست بگیرد و دل مسیولان عزیز را که از گل نازک‌تر است، بشکاند، این بندهٔ حقیر سراپا تخصیر، نهایت مماشات و عنایات را کرده باشد.

بندهٔ سراپا تخصیر
شلغم آقا
بازنشستهٔ عمرا پا شده

توماس نست- ۱۸۷۱
کی بود، کی بود؟ من نبودم!





وزیر آموزش و پرورش: ما دیگه خیلی مصمم هستیم!

یوسف نوری، با اشاره به این که دولت‌های قبلی در اجرای طرح رتبه‌بندی معلمان به اندازهٔ ما مصمم نبودند، تاکید کرد: «ما دیگه خیلی مصمم‌میم!»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، وزیر آموزش و پرورش، با انتقاد از دولت‌های قبلی که در طرح ده سالهٔ رتبه‌بندی معلمان، به اندازهٔ دولت سیزدهم مصمم نبودند، خاطرنشان کرد که این دولت حالا دیگر خیلی مصمم است.

او در پاسخ به پرسش خبرنگار ما در این باره که با توجه به خیلی مصمم بودن دولت در اجرای طرح رتبه‌بندی معلمان، آیا این طرح به زودی اجرا خواهد شد، تاکید کرد: «نه دیگه اینقده مصمم!»

وی در ادامه افزود: «اگر ما اینقده مصمم شویم که طرح اجرا شود، دولت‌های بعدی چه خاکی به سر کنند؟ باید اجازه دهیم که آن‌ها هم مصمم‌تر شوند، تا این روند مصمم شدن همین جور ادامه یابد. مثلا در طول چهل سال گذشته، دولت‌ها در بهبود شرایط معیشتی مردم، در یک روند فزاینده، هی مصمم‌تر شدند و حالا به لطف خدا، دولت ما دیگه خیلی مصمم شده که حتما وضع معیشت مردم بهبود یابد. وقتی ما اینقده مصمم باشیم، دولت‌های بعدی چقده مصمم خواهند بود؟»

خبرنگار ما گفت: « خو چه فایده؟ وضع مردم که خوب نشده... هر روز بدتر از دیروز!» جناب وزیر پاسخ داد: «این دیگه تقصیر ما نیست. ما در میزان مصمم بودن، به اندازهٔ کافی مصمم بودیم. مقصر نرخ تورمه که نیگا نمی‌کنه که ما چقده مصممیم، بعد همون مقدار، یخته کمتر بره بالا. لاکردار، نیگا می‌کنه ما چقده مصممیم، بعد نامرد یهوکی صد برابر بالا می‌ره.»

نازونوز مجیدی و استخدام ریاضیدان

در پی اعلام تمایل فرهاد مجیدی به جدایی از استقلال، این باشگاه برای استخدام، تعدادی ریاضیدان نخبه، آگهی داد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این ریاضیدانان که اضافه بر ریاضی، باید حساب و کتابشان هم خوب باشد، باید برای استخدام سرمربی خارجی به مسیولان باشگاه کمک کنند. چون پیش از آن، تنها دو منطق بر استخدام بازیکن و مربیان حاکم بود: «عشق به استقلال و عشق هواداران!»

در این باره، خبرنگار ما از مسیول بوفهٔ جلوی باشگاه سئوال کرد: «ریاضیدان دیگه می‌خواین چی کار؟»

او پاسخ داد: «ببین، قلبنا بازیکن و سرمربی باید به عشق تیم و هوادارها می‌اومد باشگاه و بعدش هم باشگاه به عشق خودش و هوادارها حق و حقوقش را هاپولی می‌کرد تا این که این مادر...»

خبرنگار ما تشر زد: «فوش نده!»

مسیول بوفه پاسخ داد: «فوش ندادم که... دارم می‌گم این مادر آمرزیده، استراماچونی اومد که نه عشق به استقلال داشت و نه عشق به هوادار... فقط عشق به پول کورش کرده بود. هر کی می‌آد استقلال باید عاشق باشه... عاشق! خود من چرا این بوفه رو زدم؟ به عشق استقلال!»

خبرنگار ما پرسید: «حالا ریاضیدان می‌خواد چی کار کنه؟»

مسیول بوفه گفت: «بیاد حساب کتاب کنه تا ببینه چقده به این پدر نامردهایی که می‌خوان از استقلال پول دربیارن و هیچ عشقی ندارن، می‌باس پول بده، تا بعدا زرتی نرن ضد استقلال شکایت کنن و کلی تلکه کنن!»

خبرنگار ما در پایان پرسید: «می‌شه از این تی‌تاب‌هات، به عشق من هوادار استقلال، یکی مفتکی به من بدی؟»

مسیول بوفه گفت: «برو رد کارت، خدا بِده!»

یونان: خیال کردیم نفتکش فوشه!

وزیر امورخارجهٔ یونان اعلام کرد: علت بازداشت

نفتکش ایرانی این بود که خیال کردیم نفتکش فوشه!

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این مسیول یونانی در گفتگو با سفیر ایران در آتن خاطرنشان کرد: «متاسفانه، ما بودجه موجهٔ خوبی نداریم، مجبور شدیم یکی از همین کارگرهای ایرانی را استخدام کنیم و بذاریمش سر ترجمه! خب! بعد این بابا که مال پایین شهر تهرونه، به ما گفت که ایرانی‌ها هر وقت می‌خوان فوش بدن، یه کش می‌ندازن تهش، مثل جا...»

سفیر ایران با سرفه، سخن او را قطع کرد و گفت: «نمی‌خواد حالا اونو بگی!»

وزیر امورخارجه یونان ادامه داد: «بعله! این جوری شد که ما نفتکشتونو توقیف کردیم... حالا هم خعلی پشیمونیم و اون کارگره را هم به پایین شهر تهران تبعید کردیم.»

سفیر ایران در پاسخ تاکید کرد: «آخه جاکش! نفتکش چه ربطی به جاکش و غیره و ذلک داره... خود شما یونانی‌ها آخر اسمتون، کلی فوش فارسی داره... به همین علته من جرات نمی‌کنم شماها را به تهران دعوت کنم. حالا به ما گیر دادیم که آخر فوش‌هامون کش داره؟»

رئیس جمهوری: دولت اجازه نمی‌دهد، خودشان اجازه می‌دهند!

سید ابراهیم رئیسی اعلام کرد: دولت عمرا به سوداگران مسکن اجازه دهد که بازار مسکن را متلاطم کنند، اما مشکل این جاست که خودشان اجازه می‌دهند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، رئیس‌جمهوری در این باره تاکید کرد: «ما عمرا اجازه داده باشیم که این سوداگران از خدا بی‌خبر، بازار مسکن را این طور متلاطم کنند، اما پدرسوخته‌ها، خودشان به خودشان اجازه می‌دهند و ما هم مانده‌ایم، متحیر! هر چه با زبان خوش به آن‌ها می‌گوییم که نکنید، متلاطم نکنید! پدرسوخته‌ها، ده نکنید! مگر گوش می‌دهند؟»

او در پاسخ به پرسش خبرنگار خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین که آیا طرح‌هایی برای مقابله با این سوداگران بازار مسکن دارین، یا نه گفت: «بعله که داریم! خود بنده تا حالا چند بار نگاهی به آن‌ها انداختم که اگر سنگ بود، می‌شکافت.»

خبرنگار ما پرسید: «می‌توانید آن نگاه را بیندازید تا ببینیم؟» سید ابراهیم رئیسی تا نگاهش را به خبرنگار ما انداخت، خبرنگار ما زودی چشاش رو انداخت زمین و گفت: «ده نکن! آب شدم از خجالت!»

رئیس‌جمهوری آن گاه افزود: «این نگاه را ندیدی!» آن گاه عمامه را به دست گرفت و با چشمان اشکبار نگاه کرد. کل جمعیت زد زیر گریه! با توجه به این نگاه‌ها و مصمم بودن جناب رئیس‌جمهوری به استفاده از آن در برابر سوداگران مسکن، احتمال قوی، بلاخره خجالت خواهند کشید و بازار را متلاطم نخواهند کرد.

در پایان، رئیس‌جمهوری ابراز امیدواری کرد که این طرز نگاه کردن افاقه کند و سوداگران بازار مسکن به خود بیایند، اما اگر به خود نیامدند «دیگه کاریش نمی‌شه کرد و من مجبورم آن‌ها را به خدا بسپارم که بعدش دیگه صحرای محشر و جهنم و این جور چیزها..! پس بهتر است با همین نگاه‌ها، تمکین کنند و برای خود دردسر نسازند.»





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

- در این شماره هم خدمت جناب دکتر الاغ خرنژاد، استاد ارشد مسائل استراتژیک رسیدیم. استاد چه خبر از گفتگوهای هسته‌ای؟ هی گفتن یخته یخته دیگه مونده، باز هم یخته دیگه... بعد...

• جر خورد..!

- بعله؟

• گفتم جر خورد! چون هی کشیدن، آخرش جر خورد...

- نباید می‌کشیدن؟

• گفتگو در عرصهٔ روابط بین‌الملل، مثل کش تنبون می‌مونه...نباید کش بدن، وگرنه پاره می‌شه.

- استاد نمی‌شه، کاریش کرد؟

• چرا باید گره بزنن!

- استاد نمی‌شه یه کم جدی باشین؟

• چرا؟

- چون داریم دربارهٔ یک موضوع جدی صحبت می‌کنیم.

• کدوم موضوع..؟

- موضوع مذاکرات هسته‌ای پنج به علاوه یک...

• اولا این مذاکرات، پنج به علاوهٔ یک نیست. بلکه شیش به علاوه یک... دوم، این موضوع اصلا جدی نیست. یه جوک ناف به پایین، از این مذاکرات جدی‌تره... به خاطر همون یک...

- یعنی به خاطر ایران؟

• نه خیر به خاطر اسرائیل... این مذاکرات بین شش کشور و اسرائیل جریان داره... به همین دلیله که هیچ وخت به نتیجه نمی‌رسه!

- اسرائیل این وسط چی کاره است؟

• صاحب عزاست. بقیه زیر علمش سینه می‌زنن!

- خب یه عده‌ای هم زیر علم ایران سینه می‌زنن.

• سینه نمی‌زنن. منافعشون این طور اقتضا می‌کنه. پس با این تفاصیل، بهتره یه ترکیب فوتبالی بچینیم. سه به علاوه یک، این طرف زمین و دوی به علاوه یک، آن طرف زمین!

- می‌شه بیشتر توضیح بدین؟

• سه به علاوهٔ یک، یعنی آمریکا، فرانسه و انگلیس، به علاوه اسرائیل و در طرف مقابل، چین و روسیه به علاوه ایران...

- چرا اولش پیروز شد و چرا الان شکست خورد؟

• اگه بشه گفت پیروزی، به این سبب بود که پنج تا کشور می‌دونستن که از ایران چی می‌خوان. آمریکا، انگلیس و فرانسه، امتیازاتی از ایران گرفتن و روسیه و چین هم امتیازاتی دیگر و معامله جوش خورد.

- استاد چین و روسیه هم از ایران امتیاز گرفتن؟

• نه خیر! ایران یه خال لب داشت، به این قلنبگی! بعد این‌ها عاشق خال لب ایران شده بودن.

- استاد ترا خدا جدی باشین!

• دارم دربارهٔ یه موضوع جوک حرف می‌زنم! چین وروسیه، قبل از همه امتیاز گرفتن. روسیه تعهد گرفت که ایران غلط می‌کنه دنبال بمب اتم باشه و تعهد شفاهی خریدهای نظامی از روسیه...

- چین چی گرفت؟

• شورتی که پاته مال کجاست؟

- چینیه!

• آهان!

- خب حالا چرا مذاکرات شکست خورد؟

• مهمترین دلیلش تغییر ترکیب زمینه و دلیل باز مهمش، تغییر زمین بازی در عرصهٔ روابط بین الملله!

- یعنی قدرت‌های گذشته دیگه با هم دوست نیستند.

• اون موقع هم نبودن. اما حالا دیگه واسه هم کت درآوردن و فحش خوار و مادر... روسیه هم می‌خواد به طرف اروپایی بگه، خیال کردین این جوریاست؟ عمرا بذارم پاتون رو بذارین در خاورمیانهٔ شمالی...

- یعنی ایران، عراق، سوریه و... دیگه کجا؟

• مکرون در لبنان چه غلطی کرد؟

- دو تا پیرزن و یه دختر جوون را بغل کرد!

• پس فهمیدی چرا کتش را گرفته بود، دستش!

- استاد ترا خدا، بی‌ادبی نکنین، این مصاحبه باید چاپ بشه.

• گفتم کتش دستش بود، نگفتم که ...

• بله! بله! اشتباه از من بود. دیگه نمی‌خواد بیشتر توضیح بدین... خب! ترکیب سه به علاوه یک، آمریکا، فرانسه و انگلیس، به سرکردگی اسرائیل... این ترکیب سم، به نظر شما چقدر در شکست مذاکرات تاثیر داشت؟

• اصلا سال‌هاست که اسرائیل دنبال اینه که افسار این سه کشور را به دست بگیره که حالا کامل گرفته.

- یعنی ایران باید بره با اسرائیل مذاکره کنه؟

• نه خیر! ایران باید بره در برابر اسرائیل صورت بندگی روی زمین بذاره و اسرائیل پا روی صورتش بذاره. باز هم معلوم نیست، مشکل حل بشه.

- عربستان چطور؟ به نتیجه رسیدن مذاکرات ایران و عربستان نمی‌تونه مشکل را حل کنه یا کمی تلطیفش کنه!

• بارالها، پروردگارا، من چه گناهی مرتکب شدم که گیر این زبون نفهم...

- بعله استاد! متوجه شدم، می‌خواین بگین که عربستان جزو قازورات هم نیست.

• قازورات؟

- استاد! بی‌خیال، فهمیدم دیگه! پس چرا مذاکره می‌کردن؟ این ترکیب که از همون اولش معلوم بود به شکست می‌کشه؟

• آدم دورهٔ جدید همین جوریه... واسه مادر به حرومیش، باید دلایل اخلاقی جور کنه. قدیما راحت بودن. دو تا فحش خوار و مادر می‌دادن، بعد تق جدا می‌شدن. اما حالا جوری جدا می‌شن که مردم گیج می‌شن، کدوم یکی صاحب حقه... چون جفتشون خیلی با کلاس، پدرسوختگی می‌کنن.

- استاد خیلی ممنون! و از شما خوانندگان ارجمند هم متشکرم... تا شمارهٔ بعد خدا نگهدار!





گپ و گفت



- شنیدی رئیس‌جمهوری چی گفته؟
• این که هر روز داره هزار تا چیز می‌گه. مگه من دارم کلکسیون حرف‌های رئیس‌جمهوری رو جمع می‌کنم؟ حالا چی گفته؟
- دولت در اقتصاد حامی و ناظر است.
• خداییش همین رو گفته؟
- ها بله..! واسه چی گریه می‌کنی؟
• خدا از سر تقصیراتم بگذره... چقده به این مرد و دولتش گمون بد بردم. خدا منو ببخش!
- مگه چه گمونی برده بودی؟
• گمون می‌کردم وظیفهٔ دولت، اصلاح اقتصاده... نگو فقط قرار بوده حامی باشه و ناظر!
- ما رو گرفتی؟
• مگه من برقم؟
- خو این گریه داره؟
• گریه نداره؟ طفلک فقط می‌بایس حمایت می‌کرده و نظارت... چه توقع‌ها ازش داشتیم.
- همون حمایت و نظارتش کو؟ خو حمایت کرده که وضع اقتصاد هر روز ، بدتر از دیروزه!
• پس می‌گی چی کار کنه؟ اول اصلاحش بکنین، بعد بدین دستش تا حمایت و نظارت بکنه. هم اصلاح کنه، هم حمایت کنه و هم نظارت... نترکین شوما ملت! دو تا رای چسکی دادین، با این همه توقع؟
- به خدا دلم می‌خواد جفت پا برم توو اون حلقت... حالا کی باید اصلاح کنه؟
• چه می‌دونم؟ برین یه پستی، مقامی درست کنین که اقتصاد رو اصلاح کنه. کار این بابا، فقط حمایته و نظارت... خلاص!
- عجب گرفتاری شدیما... حالا کی رو بیاریم که اصلاح کنه.
• همین قاسمو خودمون هم خوبه‌ها... بد اصلاح نمی‌کنه...
- اولا اون کارش سلمونیه...
• سلمونی کارش اصلاحه...
- اون اصلاح با این اصلاح فرق داره... تازه قاسمو که اصلاح نمی‌کنه، اسهال می‌کنه. جای پاهاش رو شونه‌هات، از دفعهٔ قبل مونده...
• بیا! همین یه کارمون مونده بود که بگردیم توی کوی و برزن دنبال یکی که اصلاح اقتصاد بکنه!
- به هر حال، زودی باید یکی رو پیدا کنیم. وگرنه، آقای رئیسی هی این وضع خراب اقتصادی رو حمایت می‌کنه و بعد نظارت می‌کنه که همین وضع ادامه پیدا کنه.
• ببین! خو این هم یه جور اسهال نیست؟ بریم دنبال همین قاسموی خودمون... وضع هر کی بد بشه، هوای ما رو که داره. ناسلامتی بچهٔ محل خودمونه.
- بریم دیگه! چی کار کنیم؟ کسی که اصلاح بلد نیست. همه اسهال می‌کنن. به قول تو اگه قاسمو بیاد، وضع من و تو اصلاح می‌شه. گور بابای بقیه!





خبرگزاری نگاهی ملانصرالدین
حیدر سهیلی اصفهانی
ای خدا..!



کارتون های مُلانصرالدین



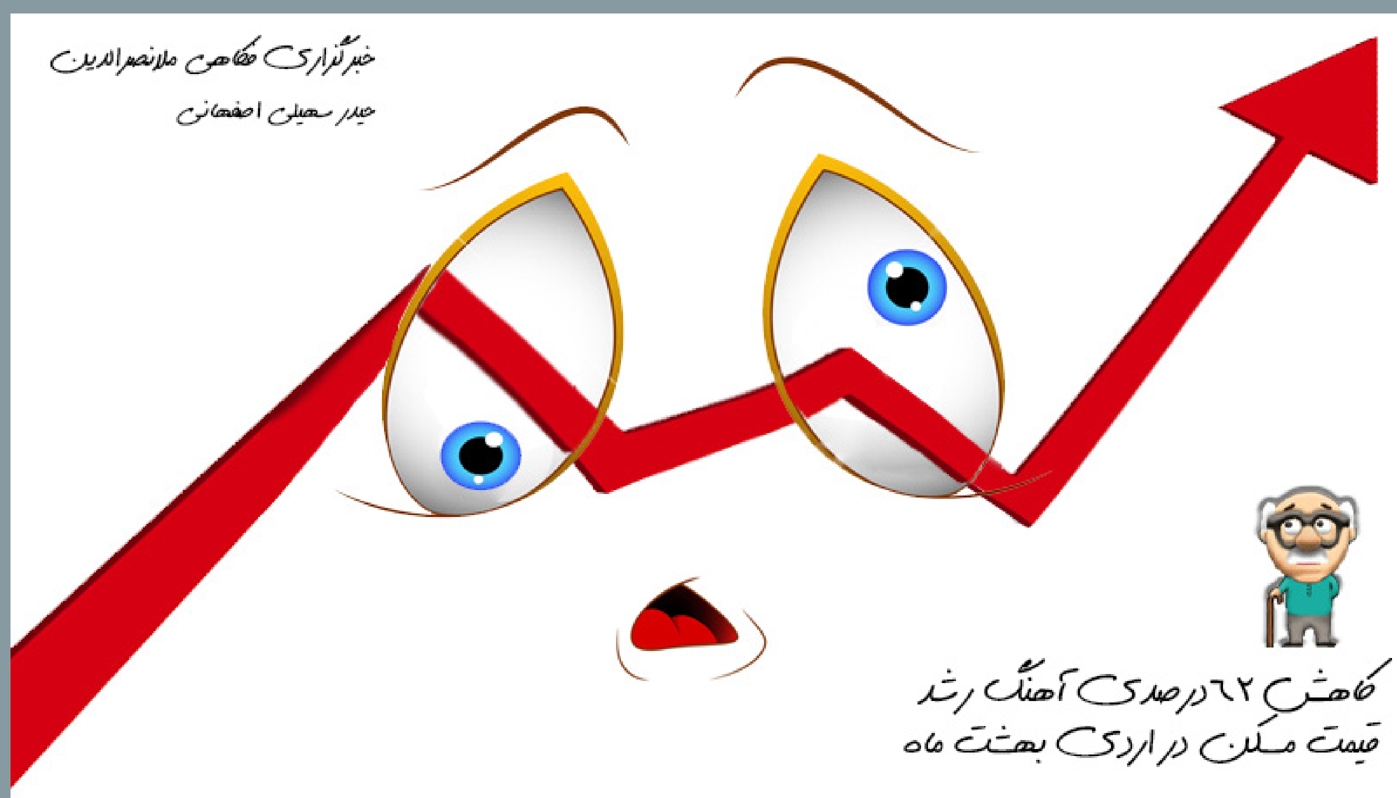
خبرگزاری ها- نخست وزیر فنلاند: "روابط ما با روسیه، مثل گذشته نمی شود!"
خبرگزاری نگاهی ملانصرالدین
حیدر سهیلی اصفهانی
نمی دونم! ولی مامانم می گه خیلی خوب بود!
مگه در گذشته چطوری بود؟
msn agency cartoon©2022
https://msn-agency.ir
Haidar Sohaili Esfahani



من مسئول حفاظت از مقبره کوروش هستم.
می شه ما آرام بخوابیم و شماها کاری به کارمان نداشته باشین!؟
msn agency cartoon©2022
https://msn-agency.ir
Haidar Sohaili Esfahani



کارتون های مُلانصرالدین



خبرگزاری نگاهی ملانصرالدین
حیدر سهیلی اصفهانی
کاهش ۶۲ درصدی آهنگ رشد
قیمت مسکن در اردی بهشت ماه



نامه‌های جنجالی

درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عِلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران و محصولات بی‌ربط و ضعیفی را می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگرنخست وزیر انگلستان بخواهد برای رهبر اپوزیسیون نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

اول هر نامه‌ای باید سلام کرد. اما خوانندهٔ نامهٔ من اگه بفهمه من به تو «سر کی‌یر استارمر» تحفهٔ حزب کارگر سلام کرده‌ام، نمی‌دونم چطوری می‌خواد درک کنه که من حاضرم خرخرهٔ تو و اون «جرمی کوربین» پر افاده را زیر دندونام بجوم.

باز هم به جرمی که اقلا واسه من ادای روشنفکری در می‌آورد و بلاخره، یه جورایی شبیه قالب و هیکل حزب کارگر بود. تو با اون دک و پز و لقب «سر» که روی خودت گذاشتی، از من محافظه‌کار، محافظه‌کارتری... تو الان باید آجودان ملکه باشی.

بعد از کلی بدبختی، یه بار رفتم پارتی خودمونی، دو تا بشکن هم زدم که از جد خدانیامرزم یاد گرفته بودم و مثل ارثیهٔ خانوادگی برامون مونده... ببین چه خشتکی از من پرچم کردین!

اولش که به من گفتن به پارتی تو گیر دادن، عین خر هر هر خندیدم و گفتم ببین حزب کارگر به چه فلاکتی رسیده... بعدش دیدم نه خیر! داره همین جور بالا می‌گیره. تازه این عجوزه که داره جشن هفتاد سالگی بختک شدنش را جشن می‌گیره، جلوی نوچه‌هاش برام خط و نشون می‌کشه و در عین حال وانمود می‌کنه اصلا کاری به این کارها نداره.

سی بار گفتم ببخشین! غلط کردم! تا این اواخر که گفتم: گه خوردم! مگه افاقه می‌کنه؟ به این قول این بچه ایرونی‌ها، یه بُل داریم دوستش داریم.

از من بُل می‌گیری پدرسوخته!؟

رفتم توو پارتی، یخته نفس تازه کنم، تازه به من می‌گی چرا ماسک نزدم؟ همهٔ شرکت کننده‌ها، از دم، سه چهار تا واکسن خدا تومنی فایزر زده بودن، اون هم وقتی قیمت فایزر کم از قیمت الماس تاج ملکه نداشت. مردم داشتن از بی‌واکسنی کشتار می‌شدن... بعله! من نخست وزیر انگلستانم تا چشمت درآد! پول فایزرم را هم از بودجهٔ نخست وزیری دادن، این هم بیلاخش!

می‌خوای بگی چی؟ بچه مایه‌دار! واسه من شدی طرفدار طبقهٔ کارگر؟ خود تو و اون جرمی کوربین بی‌پدر و مادر، از جیب شخصیتون، کلی پول دادین و فایزر خریدین. اما مگه من می‌تونستم؟ اگه پول می‌دادم و می‌زدم، خشتک منو پرچم می‌کردین! جاسوس فرستاده بودین جلوی خانهٔ شمارهٔ ده تا ببینین دکتری، پرستاری، جعبه به دست وارد خونهٔ من بدبخت می‌شن یا نع!

سرما خورده بودم، از ترس این که مبادا دکتر بیاد توو خونه، کلی دم نوش خوردم که نصفش به دردم نمی‌خورد. بعدش هم فهمیدم یکیش مال سقط جنینه، ربطی به سرماخوردگی نداره.

اولش که به من گفتن بیا نخست وزیر شو، حتی به اون جیمز کامرون احمق گفتم، یه مدتی بشینیم کنار، تا اون جرمی روش‌عن‌فکر بیاد گند بزنه، ما بخندیم، مگه اون اریستوکرات‌های احمق به جا مونده از عصر ویکتوریایی که مثل ملکهٔ ویکتوریا آروغ می‌زنن، به خرجشون رفت؟

فقط به من توصیه کردن: «ببین بوریس! یه مدتی برو قاطی مردم، خل بازی دربیار تا همه ببینن تو چهرهٔ مردمی هستی.» بعد یکی دیگشون می‌گه: «نگران نباشین! این خودش سه تا تخته کم داره! نیازی نیست ادا دربیاره!» بعد همشون با اون دندون‌های سیاه از دود پیپ‌های اشرافی، هر هر عین خر می‌خندیدن! من هم مثل بز ایستاده بودم و نیگا می‌کردم.

بیا! حالا این شمائین که دارین به ریش ما می‌خندین! فکرش را بکن! اگه درد و بلای کرونا و کشتار دسته جمعی در خیابون‌های لندن و منچستر می‌افتاد به تن شما و من، عین مادام ترزا به بیمارستان‌های شهر سر می‌زدم و سر هر ماه، خودم را می‌زدم به مریضی که به خاطر سر زدن‌های مکرر، من هم کرونا گرفتم. این خوب نبود!؟ ای خاک بر سر اون پیرمردهای هاف‌هافوی دربار ملکه... که حالا همشون دست به ناف ایستادن تا اون دندون‌های کرم‌خورده رو نشون ملکه بدن و هفتاد سالگی روزی را که عین بختک افتاد روی سینهٔ این مملکت تبریک بگن!

بعد من بدبخت، باید حتی به توالت‌های شهر سر بزنم تا از کسانی که نشستن اون توو دارن می‌رینن، عذرخواهی کنم... و اون‌ها در جواب برام بگوزن... این چه لعنت ابدیه که من گرفتارش شدم...ای خدا! چرا جون منو نمی‌گیری؟ چرا چند تا از اون استانبولی‌های دیوونه را که جدم را چاقوچاقو کردن، برام نمی‌فرستی تا من هم از شر این دندون‌های کرم‌خورده خلاص بشم!؟

آره بخند، بچه خوشگل! «سر» هم که هستی! من کی‌ام؟ بالا برم، پایین بیام، آخرش پسر یه شمع فروش استانبولی! عامل کشتار مردم انگلستان در فاجعهٔ کرونا... شما هم لابد اگه نخست وزیر بودی، پخ می‌کردی، کرونا می‌شاشید به خودش!

بلاخره با هزار منت! بعد از این که کلی آبروی نداشتهٔ من و جد و آبادم را بردن، منو بخشیدن و اجازه دادن به کارم ادامه بدم. اما من که می‌دونم، از فردا اگه فیل هم هوا کنم، شما کارگری‌های ناجنس، پارتی رفتن من بدبخت رو علم می‌کنین... کاشکی عذرم را می خواستن، می رفتم یه تعطیلات دبش، خودم و همسر و بچه‌هام، عشق و حال می‌کردیم.

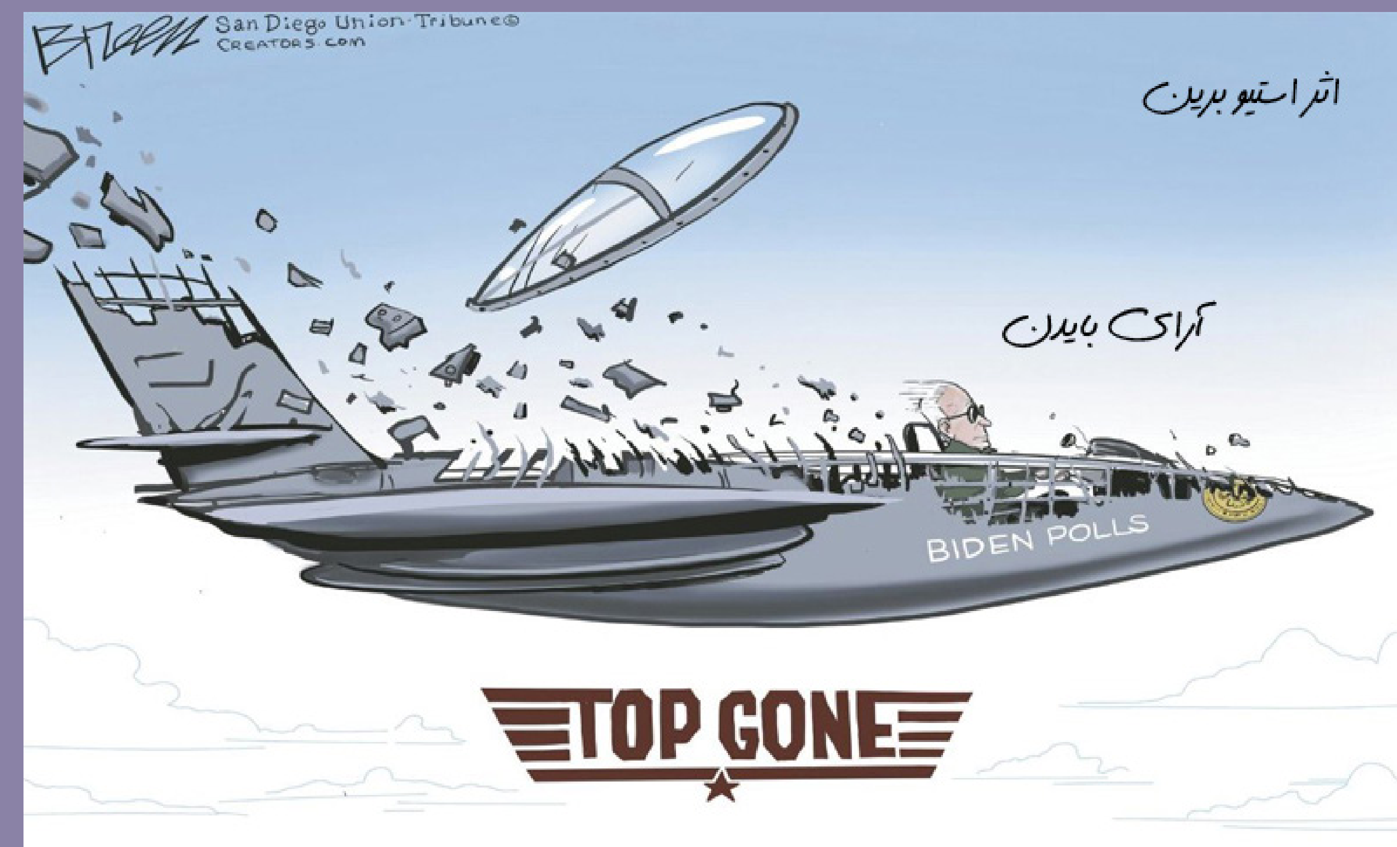
بعد از عمری که برای نخست وزیری، تن به هر گه‌کاری زدم و جلوی اون عجوزهٔ هاف‌هافو دولا راست شدم، حالا دلم پست تو را می‌خواد. نخست وزیر در سایه! چقدذه قشنگ! فقط حرف می‌زنی، قرار هم نیست کاری کنی. می‌گردی ببینی توو تنبونم چه ککی هست تا ازش درآکولا بسازی...

باشه! این هم سهم ما... فقط بذار تا انتخابات بعدی، حزبت پیروز بشه، من می‌دونم و تو و اون جرمی ناقلا! چنان خشتکی ازتون پرچم کنم تا بفهمین از یه من ماست، چقدذه می‌شه کره گرفت.

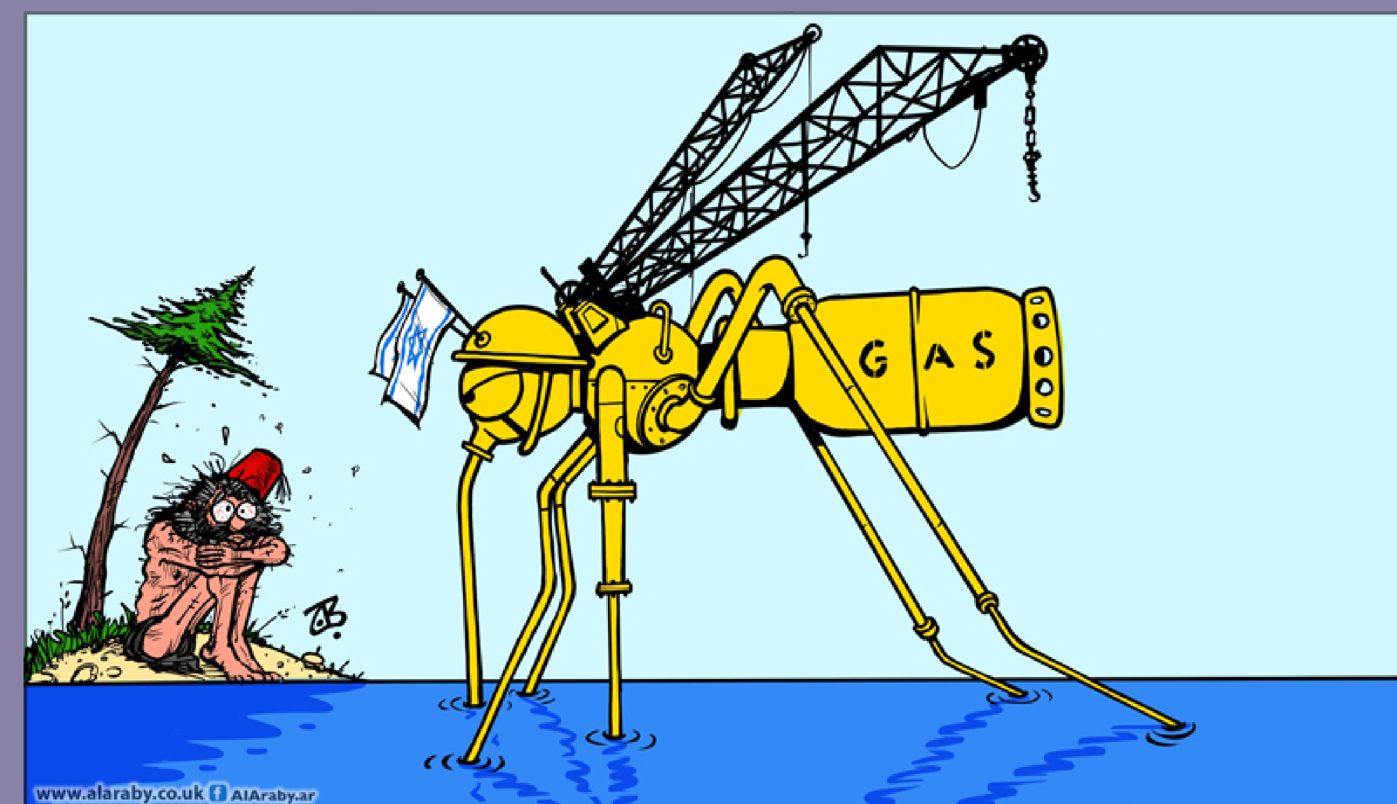
دشمن ابدی تو

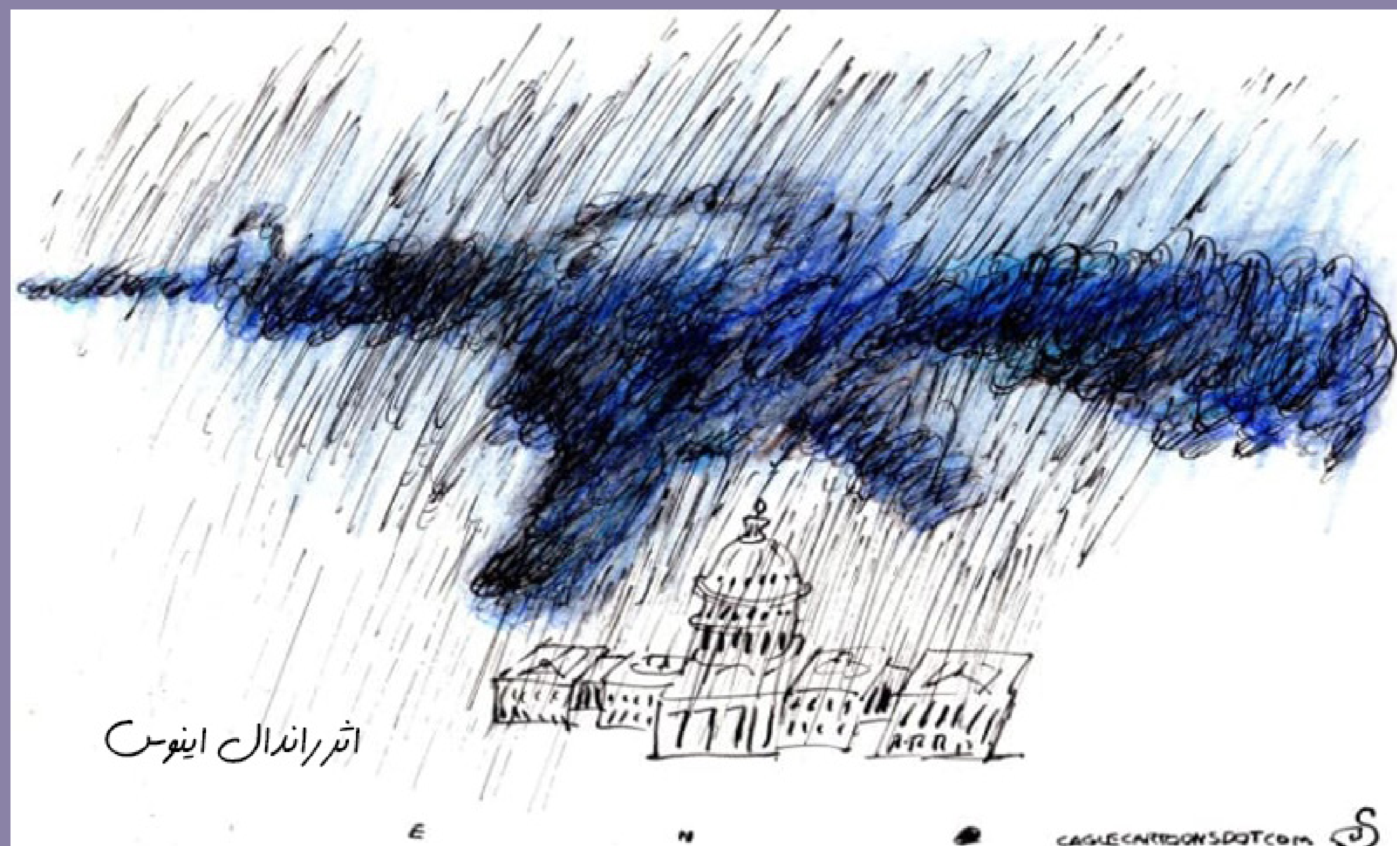
بوریس





کارتون های خارجی





کارتون های خارجی





طالبان: تولید قره‌قروت به جای تریاک

طالبـان اعـلام کـرد کـه رهبـر ایـن گـروه هرگونـه کشـت خشـخاش را حـرام اعـلام کـرده و بـه جـای آن، گل سـبز کاشـته شـود.
بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، طالبـان در بخشـنامه‌ای تاکیـد کـرده اسـت کـه هرکـس از ایـن پـس اسـم خشـخاش یـا تریـاک را ببـرد، بـه زندان‌هـای طولانـی محکـوم خواهـد شـد.
خبرنـگار مـا از پشـت کامپیوتـر گـزارش می‌دهـد کـه ملاکامبیـز آخونـد، سـخنگوی وزارتخانـهٔ گل‌سـبز و قـره قـروت، وزارتخانـهٔ خشـخاش و تریـاک سـابق، تاکیـد کـرد: «دولـت اسـلامی افغانسـتان بـه منظـور مقابلـه بـا قاچـاق افیـون و مبـارزه بـا کشـت خشـخاش و تولیـد تریـاک، بـا صـدور بخشـنامه‌ای هرگونه کشـت خشـخاش را در ایـن کشـور ممنـوع و کشـت گل سـبز را در همـان مـزارع اجبـاری کـرد.»
او در پاسـخ بـه پرسـش خبرنـگار مـا در ایـن بـاره کـه چگونـه کشـاورزان بایـد ظـرف چنـد روز، کشـت خشـخاش را جمـع کننـد و بـه جـای آن، گل سـبز بکارنـد، ضمـن گذاشـتن تیغـهٔ چاقـوی جیبیـش زیـر گلـوی خبرنـگار مـا گفـت: «بچـه بزمجـه، زیـادی فضولـی می‌کنـی!»
خبرنـگار مـا در تماسـی تلفنـی بـا دفتـر مجلـه، در حالـی کـه می‌لرزیـد، خیلـی آهسـته گفـت: «مـن چـه می‌دونسـتم گل سـبز اسـم جدیـد خشخاشـه!»

صعود ناگهانی سهام آوارگان اوکراینی در بورس وال استریت

در پـی اعـلام کمـک ۳۵ میلیـارد دلاری اتحادیـهٔ اروپـا بـه لهسـتان، بـرای پذیـرش آوارگان اوکراینـی، سـهام ایـن آوارگان در بـورس وال اسـتریت، بـه شـکل ناگهانـی بـالا رفـت.
بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، در حالـی کـه آوارگان دیگـر مناطـق جهـان، بـرای خریـدن «آه بـه منظـور سـودا کـردن بـا نالـه» دچـار کسـری بودجـه هسـتند، سـهام آوارگان اوکراینـی در بـورس وال‌اسـتریت، سـاعت بـه سـاعت بـالا مـی‌رود و اکنـون بـا پشـت سـر گذاشـتن سـهام شـرکت‌های بی‌پـی و اگسـان موبیـل، پشـت سـر رویـال داچ ال قـرار گرفتـه اسـت، تـا جایـی کـه بعضـی از شـرکت‌های نفتـی، بی‌خیـال سـهام بـازار نفـت شـده‌اند و علاقمنـد خریـدن سـهام آوارگان اوکرایـن شـده‌اند.
یکـی از کارشناسـان نفتـی در ایـن بـاره، از افزایـش درخواسـت آوارگان اوکراینـی بـرای ویـزای آمریـکا خبـر داد و گفـت: «خیـال نکنیـد اون‌هـا از شـدت در بـه دری می‌خـوان بـرن آمریـکا... نـه خیـر! این‌هـا مـی خـوان بـرن نیویـورک و مشـخصا وال اسـتریت تـا از نزدیـک کنتـرل سهامشـون رو بـه دسـت بگیـرن. مبـادا کلاه سرشـون بـره.»
او در پاسـخ بـه پرسـش خبرنـگار مـا دربارهٔ ارزش سـهام آوارگان ایرانـی گفـت: «ایـش! نکبـت! تـو گـورت کجـا بـود کـه کفـن داشـته باشـی. سـهام هـم می‌خـواد!»

کاخ سفید: انتقاد بایدن از عربستان، اختلال حافظه

سـخنگوی کاخ سـفید، همـون جیگـر شـیرکاکائوییه کـه تـازه اومـده، علـت انتقـاد بایـدن از عربسـتان سـعودی و شـخص محمـد بـن سـلمان را ناشـی از اختـلال موقـت در حافظـهٔ رئیس‌جمهـوری اعـلام کـرد.
بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، کاریـن ژان پی‌یـر در ایـن بـاره گفـت: «بـا کمـال پـوزش، سیسـتم حافظـهٔ ریاسـت جمهـوری محتـرم مدتیـه کـه هـر بـار ری‌اسـتارت می‌شـه. بایـد دو سـاعتی شـات داون کنیـم تـا برگـرده سـرجاش! بـه همیـن سـبب، وسـط ایـن اختـلال، ناگهـان آقـای جـو بایـدن شـروع بـه انتقـاد از عربسـتان سـعودی کـرد و چـون اسـم محمـد بـن سـلمان، ولیعهـد محتـرم ایـن کشـور را بلـد نبـود، هـی صـدای قیـژ قیـژِ اره برقـی از دهانـش در مـی‌آورد. هـر کاری کردیـم کـه جلـوش را بگیریـم، اصـلا نشـد. مـن هـم کـه تـازه کارم و نمی‌دونـم ایـن موقع‌هـا بایـد چـی کار کنـم. هـی بی‌خـودی دکمـهٔ شـات داون را مـی‌زدم. تـا ایـن کـه جنیفـر جـون، سـخنگو قبلیـه کـه اومـده بـود رخـت و لحافـش را جمـع کنـه، بـره رد کارش، بـدو بـدو اومـد و سـیم رئیس‌جمهـوری رو از بـرق کشـید... شـکر خـدا! بلاخـره، ایـن زنیکـه بـه یـه دردی خـورد!»
او در پاسـخ بـه پرسـش خبرنـگار مـا کـه «حـالا می‌خوایـن چـه خاکـی سـرتون کنیـن» (چنـد بـار تـا حـالا، بـه ایـن بچـه لات گفتـم، مثـل آدم حـرف بزنـه) پاسـخ داد: «نکبـت! چنـد بـار سـردبیرت گفتـه مثـل آدم حـرف بـزن! مـن جنیفـر نیسـتما... همیـن جـا سـه دسـت قهوه‌ییـت می‌کنـم. تـازه بـه اون سـردبیر ***ت بگـو، جیگـر شـیرکاکائوی جـد و آبادتـه! مگـه خـودت خـوار مـادر نـداری!؟» (مـن کـه هنـوز ننوشـته بـودم. از کجـا فهمیـد؟)
خبرنـگار خبرگـزاری ژاپـن تعظیـم کـرد و پرسـید: «حـالا می‌خواهیـد چـه کار کنیـد؟»
کاریـن گفـت: «جـون! اینقـذه مـن از لهجـهٔ تُـک زبونـی این‌هـا خوشـم مـی‌آد! هیچـی عزیـزم! دوبـاره برنامـه‌اش رو ریختیـم و شـکر خـدا، بی‌خطـر اومـده بـالا... اولیـن پیامـش ایـن بـود کـه می‌خواهـم دربـارهٔ روابـط خـوب و سـازندهٔ ایـالات متحـده و عربسـتان سـعودی، بـا محمـد بـن سـلمان ولیعهـد محتـرم عربسـتان سـعودی دیـدار و گفتگـو کنـم. ممـد بـن سـلمانش رو هـم گفـت، بـدون قیـژ قیـژ! ظاهـرا خطـر رفـع شـده...»

کره شمالی: ممنوعیت ابتلا به کرونا

دولـت کـرهٔ شـمالی، بـا صـدور بیانیـه‌ای، بـا اسـتناد بـه فرمـان رهبـر بـزرگ، رسـما ابتـلا بـه هرگونـه بیماری کرونـا، از هـر گونـه‌ای، حتـی گونه‌هایـی را کـه هنـوز جهـش نکـرده، ممنـوع اعـلام کـرد.
بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، طبـق ایـن بیانیـه، ایـن فرمـان عطـف بمـا سـبق می‌شـود (عطـف بمـا سـبق دیگـه چیـه؟ بـه مـن چـه کـه بهـت بگـم، خـو بـزن تـوو گـوگل خـودت ببیـن یعنـی چـه! دهـه! لیـوان آب رو هـم مـا می‌بـاس بدیـم دستشـون!)
در پایـان ایـن بیانیـه تاکیـد شـده اسـت: «کسـانی کـه بـر اثـر ابتـلا بـه بیمـاری کرونـا جـان خـود را از دسـت داده‌انـد، در اصـل بنـا بـه فرمـان رهبـر بـزرگ، بـه دسـت کرونـا اعـدام شـده‌اند و بقیـه را خودمـان اعـدام خواهیـم کـرد. در پایـان ایـن بیانیـه، از همکاری خـوب و سـازندهٔ بیمـاری کرونـا و امتثـال امـر رهبـر بـزرگ تشـکر شـده اسـت.» (یـه امتثـال هـم بلـد نیسـتی یعنـی چـی؟ اون هـم مـن می‌بـاس بگـم؟)

دیگه نمی‌شه مثل گذشته!

نخست وزیر فنلاند گفت: روابط ما با روسیه عمرا دیگه مثل قدیما بشه!
بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، سـنا ماریـن بعـد از گفتـن ایـن سـخن تاکیـد کـرد: «پوتیـن همـه چـی رو خـراب کـرد. همـه چیزهـای خـوب رو! دیگـه هیـچ وقـت مثـل قدیمـا نمی‌شـه.»
خبرنـگار مـا از خانـم ماریـن پرسـید: «مگـه قدیمـا چطـوری بـود؟»
لبـان خانـم ماریـن لرزیـد. بغـض گلویـش را گرفـت و در همـان حـال گفـت: «قدیمـا، همـه چـی قشـنگ بـود. تپه‌هـای سـبزتا چشـم کار مـی کـرد در مرزهـای فنلانـد و روسـیه بـود. خیابـون قشـنگی از اون وسـط می‌گذشـت کـه هـر روز صبـح یـک ماشـین کوچولـوی خوشـگل ادارهٔ پسـت ازش عبـور می‌کـرد. اون دور دسـت‌ها، می‌شـد آسـیاب‌های بـزرگ بـادی رو دیـد کـه در افـق دور می‌چرخیدنـد... پروانه‌هـا، گل‌هـا، پرنده‌هـا...
خبرنـگار مـا بـه خانـوم ماریـن گفـت: «خانـوم جـون، اونـی کـه تـو داری می‌گـی، کارتـون پـت پسـتچیه کـه تـوو بچگیـت می‌دیـدی. گذشـتهٔ روابـط شـما بـا روسـیه، اگـه بدتـر از حـالا نبـود، خیلـی وحشـتناک‌تر از حـالا بـود. بـرو خـدا را شـکر کـن! اینقـذه خـواب و خیـال نبـاف!»





خبرگزاری فکاهی مُلانصرالدین

MollaNasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده‌دار است!

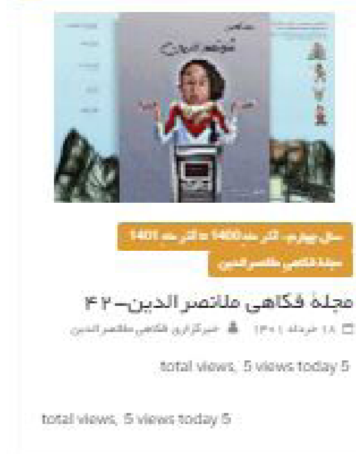












http://msn-agency.ir

http://mollanasroddin-magazine.ir



خوشگل الحکایات

ترك دون بازی و بامبول مگر آسان است؟
در گذشتن ز سر پول مگر آسان است؟
دست برداشتن از منصب والا و مقام
آخر ای آدم معقول، مگر آسان است؟
این چنین پا مکن ای دوست، به کفش حضرات
حمله امروز به هر غول مگر آسان است؟
مرد بی‌زور، چه با این همه خر زور کند؟
جنگ با رستم و هرکول مگر آسان است؟
گر از آنان شنوی پرت و پلا، عیب مکن
یك سخنرانی معقول مگر آسان است؟
می‌دهی پند که از رشوه‌خوری دست کشیم
ترك این عادت مقبول مگر آسان است؟
می‌کنی توصیه تا توصیه بازی نکنیم
ترك این شیوه معقول مگر آسان است؟
صاحب عقل و خرد بودن و بازی کردن
رل دیوانه چو بهلول مگر آسان است؟
در مقامی که درستی و صداقت نخرند
کار بی‌حقه و بامبول مگر آسان است؟

ابوالقاسم حالت

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است
من مانده‌ام این‌جا که حلال است، حرام است؟
با این که به فتوای دل اشکال ندارد
گریار پسندید ترا کار تمام است
در مذهب ما باده حلال است، ولی حیف
در مذهب اسلام همین باده حرام است
شد قافیه تکرار ولی مسئله‌ای نیست
چون شاعر این بیت طرفدار نظام است
این ماه شب چاردهم در شب مهتاب
یا این که نه، همسایه ما در لب بام است.
در مجلس اگر جای خودت را نشناسی
این جا است که مفهوم قعود تو قیام است
پرسید طبیبم که پس از رفتن یارت
وضع تو اعم از بد و از خوب کدام است
از این که چه آمد به سرم هیچ نگفتم
گفتم دل من سوخت، نفهمید کجام است

ناصر فیض





Molla Nasroddin Satire Magazine 43

